

خاندان یغما

در سال ۱۳۲۶ از مرحوم اسماعیل هنر یغمای (فرزند مهدی هنر ، فرزند اسماعیل هنر ، فرزند ابوالحسن یغما) بزرگ خاندان یغما مقیم خور ، درخواست شد که شرح حالی دقیق و مبسوط از یغما شاعر معروف مرقوم دارد .

درمیان نامه های باطله که اکنون بدان ها مرور می شود دو نامه است که در جواب این درخواست از خور رسیده (در سال ۱۳۲۶) و اگر هم بیش ازین بوده اکنون نیست . هر چند مطالب این نامه ها بیشتر جنبه خصوصی و خانوادگی دارد و ممکن است موجب اعتراض خوانندگان شود با این همه چون نویسنده نامه سالهاست که از جهان رفته و دیگر تحصیل اطلاعاتی بدین دقت و صحت امکان ندارد .
بی این که هیچ گونه تغییری در عبارت روا دارد به درج آن میبادرت می شود .

مجله یغما

میرزا ابوالحسن یغمای اول فرزند حاجی ابراهیم قلی اردکانی ساکن خور جندق و بیابانک در حدود سال ۱۱۹۳ قمری هجری در دهکده خور در منزل شخصی حاجی ابراهیم قلی واقع در مجله عربها (اکنون خانه مزبور متعلق بورثه مرحوم لطفعلی همشیره زاده یغما و فعلاً مالک آن مصطفی قلی دانی کد خدای دهکده خور است) متولد شده . و در طفولیت موسوم بمیرزا رحیم (نام پدری حاجی ابراهیم قلی) بوده . در سن همراهه نزد میرزا لطفعلی محترم که شاعر و نویسنده جندق و بیابانک و شوهر خواهر میرزا ابوالحسن یغما بوده به تحصیل مقدماتی اشتغال و بمناسبت طبع روانی که داشته بسرودن اشعار مرثیه و غزل و غیره پرداخته ، و خود را بمجنون متخلص ساخته است .

در سالیکه امیر اسمعیل خان عرب عامری که در جلد کتاب تاسخ التواریخ (فاجاریه) از او اسمی برده شده بحکومت جندق و بیابانک منصوب و مامور شده ، و دارای معلوماتی بوده ، یغما را بواسطه قریحه ذاتی و استعدادی که در او دیده بملازمت خود اختیار و تربیت او را عهده دار شده ، و از آموزش و پرورش یغما باندازه ای که مقدورش بوده دریغ نکرده است .

پس از ماموریت باقرخان انزلی دامغانی از طرف دولت بدستگیری و سرکوبی امیر اسمعیل خان عرب و فرار او میرده بحدود خراسان ، و پناهنده شدن به عباس میرزای نایب السلطنه که بستگان و کسان امیر اسمعیل خان مورد اذیت و آزار مامورین دولتی جندق و بیابانک قرار گرفته اند ، جعفر سلطان که صاحب منصب دو دسته سرباز جندق و بیابانک و نایب الحکومه محل بوده نام یغما را در دفتر سربازی ثبت و او را بانفاق سربازان بسمنان برده ذوالفقار خان سردار سمنانی در آن تاریخ سرتیب فوج حشمت و حاکم سمنان بود . برای سان سربازان دو دسته جندق که در بیرون شهر چادر زده بودند آمده یغما بوسیله نامه شکایت امیر خود از جعفر سلطان تقاضای اخراجی از خدمت سربازی و نوکری سردار را نموده و مورد قبول واقع و بخدمت منشی گری برقرار شده .

پس از چند سال نوکری در خدمت سردار و تحصیل عزت و آبرو حاجی عزیز نام سمنانی

که از طرف سردار نایب‌الحکومه جندق و بیابانک بوده و نسبت به یغما و مقام اوجسد و کینه داشته به کسان و بستگان خود در سمنان دستور میدهد چند ورق کاغذ سفید به مهر یغما بدست آورده برای او بجندق و بیابانک بفرستند. آنان نیز باطرح الفت و دوستی یغما را بمنزل خود دعوت کرده، و چند ورق کاغذ سفید به مهر یغما برداشته برای حاجی عزیز میفرستند. حاجی عزیز کاغذهایی از قزول یغما بمیرزا ابومحمد برادر یغما در بد گوئی از سردار و آشفتگی وضع دولت نوشته و کاغذها را بنام اینکه من بدست آورده‌ام نزد سردار ارسال و شکایت میکنند که یغما هر روز از اینطور مراسلات به کسان خود نوشته و موجب اختلال نظم و آسایش اهالی و عدم پیشرفت امور دولتی میشود. سردار بدون تحقیق یغما را مورد غضب و ضرب و شتم قرار داده، دوازده نفر سوار مامور و اعزام میدارد که در جندق و بیابانک از غارت و چپاول اموال یغما و دستگیری کسانش خودداری نکنند و یغما را در سمنان بازداشت نموده که پس از چندی بوسائل عبیده خود را متخلص و بعد از وصول خبر دستگیر کسان و غارت اموالش در جندق و بیابانک فرار آ به تهران رفته و در آستانه حضرت عبدالعظیم پناهنده و برای اینکه شناخته نشود مجلس بلباس درویشی گردیده و چنانکه در مقطع یکی از غرلیاتش گفته است:

مرا از مال دنیا يك تلخیص مانده میچنون است بکار آید گرای لیلی وش آنرا نیز یغما کن
تغیر نام و تخلص داده نام و تخلص خود را ابوالحسن یغما گذارده است.

موضوع این مطلب در منشات یغما مندرج است اتفاقاً در موقع پناهندگی در آستانه حضرت عبدالعظیم کاغذی یکی از دوستان خود که در کربلا مقیم و مجاور بوده مینویسد و از سردار منتهای تمجید و سپاسگذاری مینماید یکی از دوستان سردار که در خوار و رامین مسکن داشته بکر بلا مشرف میشود و با دوست یغما که در کربلا بود، آشنا و بمنزل او رفته کاغذ یغما را در آنجا دیده و آن را بعنوان سوغات برای پسرش گرفته که از روی آن مشق و تعلیم بگیرد، در مراجعت از سفر کربلا با سردار ملاقات و ملاحظه میکند که سردار نسبت به یغما متغیر و در صدد است مأمورین بجندق و بیابانک برای اذیت و آزار کسان و بستگان یغما اعزام دارد آن شخص علت را سؤال میکند سردار جواب میدهد یغما شخصی است نمک بحرام و ناسپاس شنیده‌ام کاغذهایی در مذمت و هجوم باطراف میفرستد شخص خواری پس از تکذیب این موضوع کاغذ یغما را که در کربلا بدست آورده بود بسردار نموده و از شفاعت و توسط یغما کوتاهی نمیکند سردار نیز لطمه غیظ نموده از همانجا شرحی بیغما نوشته و تأمین داده احضارش میکند یغما هم از حضرت عبدالعظیم بسمان آمده و خدمت را از سر میگیرد بعد از چندی علت غضب و خشم سردار را تحقیق و خود را تبرئه مینماید سردار هم حاجی عزیز را که موجب فساد بوده مورد بازخواست قرار میدهد و بدون اطلاع بجندق و بیابانک آمده حاجی عزیز را که در خانه باغچه منزل داشته دستگیر و بضر و چوب و شکنجه بقتل میرساند (خانه باغچه فعلاً در تملک و تصرف آقای عبدالقنی ساغر یغمائی مدیر دفتر دادگستری بیرجند است).

یغما نیز در این سفر ملازم رکاب سردار بود. و قصیده‌ای در مدح سردار سروده و در باد گیر-
خانه پائین خور (متصرف آقای یغمائی) خوانده است قصیده مزبور در دیوان درج نشده يك بیت قصیده یادداشت میشود.

من نمیگویم سخن دانان پیشین گفته‌اند
لاقی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

پس از درگذشت سردار ذوالفقار خان یغما بجنندق و بیابانک آمده و با سروجهان دختر آقا محمد کرمانشاهی که بعداً ملقب به سمس الدوله شده ازدواج نمود. در آن تاریخ یغما ۲۷ ساله بود.

و از **سمس الدوله** زن اولیه خود پسری داشته موسوم به **اسمعیل هنر** و دختری بنام **فاطمه نساء** که زن حاجی سلطان شاه بوده است بعد از چندی به تهران مسافرت نموده و بوزارت میرزا علی محمدخان پسر صدراعظم اصفهانی حاکم کاشان و به کاشان منصوب آمده در کاشان نیز بازمی بنام **هما سلطان** که بعداً به **نبی قوقو** ملقب شده ازدواج کرده تقریباً چهارده سال در کاشان مقیم و وزیر بود. **اسمعیل هنر** پسر خود را نیز بکاشان خواسته به تحصیل گماشته بمناسبت دوستی و خصوصیتی که با مرحوم حاجی ملا احمد نراقی عالم کاشانی داشته اولین پسر خود را از بنی قوقو بنام و تخلص عالم نامبرده **احمد صفائی** موسوم و متخلص ساخته.

از بنی قوقو نیز دو پسر دیگر بنام و تخلص ابراهیم دستان (که بعد از فوت یغما **یغمای ثانی** خوانده شد. و **محمد علی خطر** که اخیراً (بمیرزا اختر معروف شده) و دو دختر بنام مریم زن میرزا اسمعیل تاراج جندقی. وزن آقا حسین فرزند حاج شاهمدو عرب شیبانی خوری) داشته اولاد یغما از هر دو زن چهار پسر و سه دختر بوده.

یغما مسافرتهای عدیده بکربلا و مشهد و یزد و اصفهان و غیره نموده در سال ۱۲۵۴ هجری قمری که محمد شاه قاجار برای سرکوبی کامران میرزا به هرات رفته یغما نیز ملتزم رکاب بوده بطوریکه مذکور است حاج میرزا آقاسی وزیر محمد شاه بیغما که در آن اوقات مذهب تصوف داشته ارادت میورزیده است. پنجاه تومان مستمری سالیانه از دولت داشته و بعداً نیز حاج میرزا آقاسی صی و پنج تومان دیگر بر آن افزود. در صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر که مستمریات شمرانند ما را حذف میکرد. بقلم مستمری پنجاه تومان یغما متوجه شده و چندین مرتبه قلم بدوات برده که خط ترقین بران بکشد بنظر اینکه مبلغ ناقابل بوده از آن گذشته و گفته است. «ز زقبحه» فکر امروز را کرده. مستمری یغما تا اوایل مشروطه بین ورثه اش قسمت و بعد از مشروطه قطع شده است.

یغما برای حقگزاری دولت که هشتاد و پنج تومان مستمری باو میداده بقیمت آن روز نصد تومان از املاک خود را وقف روضه خوانی بر سیدالشهدا و دعای امتداد دولت و سلامت حاج میرزا آقاسی کرده که در آثار خیریه یغما به تفصیل نگاهاشته خواهد شد.

یغما به هیچ وجه قصد اقامت در خور را نداشته و در اواخر ایام زندگانی خود خانه‌ای در سمنان خریداری کرده و در آنجا مقیم بوده، میرزا اسمعیل هنر پسر بزرگ یغما که در جندق و بیابانک مختصر علاقه ملکی داشته باصرار و ابرام بسیار یغما را از سمنان بخور آورده. شاهزاده سیف‌الله میرزا پسر فتحعلی شاه حاکم سمنان چندین مرتبه یغما را بسمنان احضار کرده و بملت پیری و شکستگی عذر خواسته و رفته است. سیف‌الله میرزا یغما را مورد غضب قرار داده چند نفر سوار فرستاده و او را باهمان حال پیری و شکستگی دستگیر و چوبکاری کرده‌اند و سیصد تومان نیز بعنوان جریمه از یغما گرفته‌اند.

یغما در اواخر عمر خود کلیه علاقه و املاک خود را بین پسر ها و دخترهای خود تقسیم و با آنها صلح کرده و یک سهم برای خود باقی گذاشته و با فرزندان خود قرار داده هر یک متحمل

مخارج او بشوند بعد از مردنش آن قسمت را ببرند و چون بامیرزا اسمعیل هنر پسر بزرگ خود بواسطه اعضا نکردن و فتنامه که تولیت آن بامیرزا احمد صفائی بود لطفی نداشته میرزا ابراهیم دستان (بغمای ثانی) پسر سوم بغما تقبل کرده است مادام الحیوة مخارج او را از عایدی سهم اختصاصی متحمل شود و بعد از فوت بغما املاک اختصاصی متعلق باو باشد. بطوریکه شنیده شده میرزا ابراهیم دستان از پذیرائی و تحمل مخارج بغما خودداری میکرد و نسبت باو مخارج از ادب و تراکت تمرضائی میکرده است.

بغما در اواخر عمر خود گوشها را ینبه گذاشته و چشمها را با دستمال بسته که نه کسی را به بیند و نه حرفی بشنود. بالاخره در سن ۸۵ سالگی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در خوررجی رحلت کرده و در بقعه مینر که سید داود واقع در خورمدفون شده و پس از سنالی چند میرزا احمد صفائی پسر دوم بغما جسد او را به کربلای معلای انتقال داده. تاریخ فوت بغما را میرزا اسمعیل هنر ساخته که از مصراع آخر تاریخ آن استخراج میشود - طال البلازالها جفا القلم تم الرقم -

آثار خیریه بغما : اولاً آب و املاک موقوفه ایست که بغما به قیمت هفصد تومان آن روز خریداری و تولیت آنرا بامیرزا احمد صفائی واگذاشته امروز در حدود نود هزار تومان قیمت دارد تاریخ وقف مزبور که میرزا احمد صفائی ساخته از مصراع آخر استخراج میشود - ریابیرون شد از موقوفه خیرات و پاک آمد.

۲ - آب و املاکی است که وقف بر مصارف روضه خوانی سیدالشهدا کرده و تولیت آن را با پسر خود قرار داده است قیمت آن روز این موقوفه نیز تقریباً دوست تومان بوده و فعلاً بیست هزار تومان است حق التولیه هر دو موقوفه بعد از وضع مالیات و منال دیوانی نصف کلیه منافع است و نصف دیگر باید صرف عزاداری شود.

۳ - در مظهر آب کلاغوی دهکده خور باغی در مساحت ۱۵۰۰ متر مربع احداث کرده که آب فئات کلاغواز وسط آن جاری است.

۴ - در مظهر آب قریه مهرجان نیز باغی بهمین مساحت احداث کرده که آب مهرجان از وسط آن میگردد.

۵ - در مظهر آب دهکده اردیب اراضی بایری بوده که بغما آنرا خریدی و بنام توأین موسوم کرده که فعلاً بواسطه کم آبی دهکده مزبور غیر زرع است.

۶ - نزدیک دروازه قلعه جندق آب انبار بر مصارف آب انبار بمقدار کفایت آب یکساله اهالی جندق با سنگ و ساروج ساخته و پنج جره آب جندق و یک قطعه اراضی نزدیک آب انبار را بر مصارف آب انبار وقف کرده که تولیت آن نیز بامیرزا احمد صفائی پسر دوم بغما بوده است. که در منتهای بغما مراسله ایست که با میرزا جعفر ابرسی برای خرید شیر آب انبار مزبور بازار تهران رفته است.

مذهب بغما در اوایل عمر صوفی و درویش بوده و در اواخر که کتاب ارشاد العوام حاج محمد کریمخان کرمانی را دیده از صوفیگری عدول و شیخی شده است و نیز شخصی متدین و متقی و پرهیزگار بوده است. عکس بغما در مجله آینده بمدیریت دکتر افشار یزدی گراور و بنام قانچی درج شده که حیدرعلی کمالی در همان مجله آینده عکس را از بغما دانسته و شرحی در این باب نوشته است. بغما قامتی متوسط داشته و باریک اندام بوده. صورتاً گندمگون و سیاه چرده بسودریشی تنگ و گردنی بلند داشته است. (نا تمام)